

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیّه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

### شرح حدیثی در توصیف اولیاء خدا

**کلیدواژه‌ها:** شرح، حدیث، اولیاء کامل خدا، خصوصیات، ذکر خدا، گمنامی، کتمان سرّ، بکاء، ایثار، سجده، بی‌آزاری، بدنامی، حکمت، کبریت احمر، پایبندی به شریعت، اشتیاق دیدار اولیا.

حدیثی است در بیان خصوصیات اولیاء خدا که یادم است خدمت حاج‌آقای دولابی هم دادم؛ ایشان هم خیلی خوششان آمد. حدیث را از بحارالانوار، باب علامات المؤمن و صفاته: علامات و صفات مؤمن، نقل می‌کنم:

**قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَخْشَى أَنْ لَا نَكُونَ مُؤْمِنِينَ!**<sup>۱</sup> راوی حدیث می‌گوید: به امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم ما می‌ترسیم که مؤمن نباشیم. در همین جمله اوّل نکته‌ای را بگویم. افراد برجسته مراقب خودشان هستند؛ خودشان را ارزیابی می‌کنند؛ به‌صرف یک ادّعا و لفظ، از خودشان راضی و قانع نمی‌شوند؛ چون می‌دانند که آنچه ارزشمند است، حقیقت ایمان است؛ والاّ اظهار ایمان ارزش چندان زیادی ندارد. خدا حاج‌آقای دولابی را رحمت کند؛ تعبیری داشتند که در کتاب مصباح/لهدی هم آمده است. ایشان می‌فرمودند: یک موقع سبب "س ی ب" است. این لفظ سبب است. شما روی کاغذ

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۵۱ و جمعی از علماء، اصول‌سنة‌العشر، ص ۱۲۷.

بنویس سیب. این را می‌شود خورد؟ این خاصیتی دارد؟ نه ویتامینی دارد و نه شکم فرد را سیر می‌کند. هیچ! این لفظ سیب است. یک‌وقت هم سیب را توصیف می‌کنید؛ یعنی مطالعات علمی می‌کنید که اقسام سیب کدامند؛ هریک از اقسام سیب در کدام منطقه‌ی کره‌ی زمین می‌روید؛ باید در چه فصلی از سال کاشته شود؛ چگونه آبیاری شود؛ چگونه کود داده شود؛ این درخت چگونه نگهداری شود تا این سیب بروید. اقسام سیب‌های دنیا را شناسایی می‌کنید؛ خاصیت‌های هریک از این سیب‌ها را بررسی می‌کنید؛ خواص درمانیشان چیست؛ خاصیت‌های غذایشان چیست و امثال این حرف‌ها. مطالعات علمی مفصلی می‌کنید. ده جلد کتاب در زمینه‌ی سیب‌شناسی می‌نویسید. این هم وصف و توصیف سیب است. اما یک‌وقت سیب قندک کوچکی را گاز می‌زنید و می‌خورید؛ این خود سیب است. نه لفظ سیب خاصیت دارد؛ یعنی «س» و «ی» و «ب» را نمی‌شود خورد، شکم شخص را هم سیر نمی‌کند، مریضی او را هم برطرف نمی‌کند؛ نه وصف و صفت سیب خاصیت دارد. ده جلد کتابی که در سیب‌شناسی نوشتی، نه شکمت را سیر می‌کند، نه مریضی تو را خوب می‌کند، نه ویتامینی برایت دارد؛ اما آن یک‌دانه سیب قندک یا گلاب که به آن گاز زدی، خاصیت دارد.

حال، ایمان هم همین‌طور است. ایمان یک لفظ و اسم دارد که ظاهر ایمان است؛ شخص شهادتین می‌گوید؛ ظاهر اسلامی را حفظ می‌کند. این اسم و لفظ است. ایمان یک وصف هم دارد که آن مطالعات اسلام‌شناسی است. در عقاید، اخلاق، عرفان، تاریخ، سیره، فقه و رشته‌های مختلف، کلی مطالعات علمی صورت گرفته و تا دلتان بخواهد کتاب نوشته شده است. همین‌جا (محل برگزاری جلسه) این‌همه کتاب وجود دارد؛ که اینها وصف اسلام است. اما اسلام و ایمان حقیقتی هم دارد. آن چیزی که خاصیت دارد حقیقت ایمان است؛ والا اسم مسلمانی داشتن یا اطلاعات علمی زیادی در زمینه‌ی اسلام‌شناسی داشتن، چندان فایده‌ای ندارد. آنچه فایده می‌بخشد و صاحب اثر است، داشتن

خود ایمان است. لذا فرد باید حسّاس باشد؛ ببینیم آیا واقعاً حقیقت ایمان را هم داریم یا نه؛ فقط اسمی از مسلمانی بر ما باقی مانده است! به قول سنایی:

مسلمانان، مسلمانان، مسلمانی! مسلمانی! از این آیین بی‌دینان پشیمانی! پشیمانی!

مسلمانی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی دروغا کو مسلمانی؟ دروغا کو مسلمانی؟!

برون شد آفتاب دین، برآمد روز بی‌دینان کجا شد درد بودردا و آن اسلام سلمانی؟!

تو ای مرد سخن‌پیشه! که بهر دام مشتی دون ز دین حق بماندستی به نیروی سخندانی

یک‌وقت فرد اسم و لفظ اسلام و ایمان را دارد که خاصیتی ندارد؛ خدا هم نمی‌پذیرد. خدای متعال بارها در قرآن فرموده ما به‌صرف ادّعا، چیزی را قبول نمی‌کنیم؛ **أَحْسِبُ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**<sup>۲</sup> مردم گمان می‌کنند به‌صرف اینکه گفتند ما ایمان آوردیم، از آنان پذیرفته می‌شود و دیگر امتحان نمی‌شوند؟ این تصوّر غلطی است؛ ادّعای ایمان پذیرفته نیست. در سوره‌ی حجرات نیز فرمود: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا**: سپس فرمود به آنها بگو: **لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**<sup>۳</sup> حرف و ادّعای بدون واقعیت، بدون عمل و بدون آثار، ارزشی ندارد. فرمود: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ**<sup>۴</sup> ای مؤمنان! چرا چیزی را که عمل نمی‌کنید، ادّعا می‌کنید؟ خشم خدا بالا گرفت از اینکه چیزی را ادّعا می‌کنید که اهل عمل به آن

۲. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۲.

۳. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴. برخی از بادیه‌نشینان گفتند ایمان آوردیم. بگو ایمان نیاورده‌اید؛ لیکن بگویید اسلام آوردیم؛ و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است.

۴. سوره‌ی صف، آیه‌های ۲ و ۳.

نیستید! اینکه فرد نگران باشد، دغدغهی خاطر داشته باشد، حساس باشد که آیا واقعاً ما مؤمن هستیم یا داریم خودمان را مشغول می‌کنیم و گول می‌زنیم؟! این خودش دغدغهی خاطر خوبی است؛ نشان می‌دهد کسی که این روایت را بیان کرده و این گفتگو را با امام صادق علیه السلام داشته است، از این‌گونه اشخاص حساس بوده که بیخود با ادعا خودش را گول نزده است.

عرض کرد: **نَخْشَى أَنْ لَا نَكُونَ مُؤْمِنِينَ**: ما می‌ترسیم که مؤمن نباشیم. **قَالَ وَ لِمَ ذَاكَ؟** حضرت فرمودند: آخر برای چه؟ چرا چنین نگرانی‌یی در شما ایجاد شده است؟ **فَقُلْتُ وَ ذَلِكَ أَنَا لَا نَجِدُ فِيْنَا مَنْ يَكُونُ أَخُوهُ عِنْدَهُ أَثَرٌ مِنْ دِرْهِمِهِ وَ دِينَارِهِ وَ نَجِدُ الدِّينَارَ وَ الدِّرْهَمَ أَثَرَ عِنْدَنَا مِنْ أَخٍ قَدْ جَمَعَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ مُوَالَاةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام**: عرض کردم: علت این است که ما بین خودمان کسی را نمی‌یابیم که برادر و خواهر ایمانیش نزد او بر پول و ثروت، مال و دارایی، زر و سیم و درهم و دینار رجحان داشته باشد؛ بلکه برعکس افراد زیادی را در جمع خودمان می‌یابیم که درهم و دینار، پول و ثروت، سگه و اسکناس نزد آنها بر برادر و خواهر ایمانی‌یی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بین ما و آنها این برادری و خواهری را ایجاد کرده، ترجیح دارد.

این هم نکته‌ی مهمی است؛ یعنی یکی از معیارها و محک‌هایی که انسان می‌فهمد مؤمن است یا نه، همین است. اگر شخص، مؤمن حقیقی و کامل باشد، دنیا و زر و سیم آن، پست و مقام آن، نام و شهرت و لذت و شهوتش، همه‌ی اینها در نظر او بی‌ارزش است. ارزش، مال برادر و خواهر ایمانی اوست و کسی که پول و ثروت را بر برادر و خواهر ایمانی خود ترجیح می‌دهد، ایمانش ناقص و ضعیف است.

اما امام صادق علیه السلام فرمودند: **قَالَ كَلَّا إِنَّكُمْ مُؤْمِنُونَ وَ لَكِنْ لَا تُكْمِلُونَ إِيْمَانَكُمْ حَتَّىٰ يَخْرُجَ قَائِمُنَا**: نه! این‌طور نیست که شما اصلاً مؤمن نباشید؛ مؤمن هستید؛ ولكن ایمان شما به درجه‌ی کمال خویش نخواهد رسید، مگر زمانی که قائم ما اهل‌بیت ظهور و قیام کند. تا آن زمان شما به کمال ایمانی نمی‌رسید، یعنی یک مؤمن تمام‌عیار نمی‌شوید. **فَعِنْدَهَا يَجْمَعُ اللَّهُ أَحْلَامَكُمْ فَتَكُونُونَ مُؤْمِنِينَ كَامِلِينَ**: و در زمان ظهور

امام عصار و احفاده اندیشه‌ها و عقل‌های شما متمرکز می‌شود و به کمال خودش می‌رسد. آن موقع شما مؤمنان کاملی خواهید بود.

سپس حضرت فرمودند: **وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْأَرْضِ مُؤْمِنُونَ كَامِلُونَ إِذَا لَرَفَعَنَا اللَّهُ إِلَيْهِ وَ أَنْكَرْتُمْ الْأَرْضَ وَ أَنْكَرْتُمْ السَّمَاءَ:** اما بدانید هیچ زمانی نیست که مؤمن کاملی در روی زمین وجود نداشته باشد. اگر مؤمنان کامل و تمام‌عیار در بین مردم نبودند، خدای متعال ما اهل بیت را به سوی خودش بالا می‌برد؛ یعنی ما را از این عالم می‌برد و نظام این عالم به هم می‌ریخت؛ دیگر شما نه آسمانی می‌دیدید، نه زمینی؛ و زندگی‌ها واژگونه می‌شد. **بَلْ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ فِي الْأَرْضِ فِي أَطْرَافِهَا مُؤْمِنِينَ مَا قَدَّرَ الدُّنْيَا كُلَّهَا عِنْدَهُمْ تَعْدِلُ جَنَاحَ بُعُوضَةٍ:** نه! این‌گونه نیست که مؤمن کاملی بین بشر نباشد. قسم به کسی که جان من امام صادق در دست اوست، همواره در روی زمین، در اطراف زمین، در گوشه و کنار زمین مؤمنان کاملی زندگی می‌کنند که ارزش کل دنیا، نه بخشی از ثروت دنیا، همه‌ی ثروت آن، نه یکی از مقامات دنیا، همه‌ی مقامات آن، تمام دنیا روی هم‌رفته نزد آنها معادل ارزش یک بال مگس نیست؛ یعنی این‌قدر هم برای دنیا ارزش قائل نیستند. حضرت قسم جلاله خوردند؛ قسم بزرگی است! سپس فرمودند: **وَ لَوْ أَنَّ الدُّنْيَا بِجَمِيعِ مَا فِيهَا وَ عَلَيْهَا ذَهَبَةٌ حُمْرَاءُ عَلَى عُنُقِ أَحَدِهِمْ ثُمَّ سَقَطَ عَنْ عُنُقِهِ مَا شَعَرَ بِهَا أَيُّ شَيْءٍ كَانَ عَلَى عُنُقِهِ وَ لَا أَيُّ شَيْءٍ سَقَطَ مِنْهَا لَهَوَانِهَا عَلَيْهِمْ:** اگر دنیا با همه‌ی چیزی که در آن هست، یعنی کل دنیا روی هم‌رفته، طلای سرخ شود؛ که طلای بسیار گرانبه‌ای است؛ طلای ناب! همه دنیا روی هم‌رفته! همه را بدهند و معادلش طلای سرخ بگیرند و با این طلای سرخ گردنبندی درست کنند و این گردنبند به گردن مؤمنان کامل باشد و سپس از گردن آنها باز شود و بیفتد، این مؤمنان کامل اصلاً متوجه نمی‌شوند که چه چیزی به گردنشان بود یا چه چیزی از گردنشان افتاد؛ به‌خاطر بی‌ارزشی دنیا در نظر آنها؛ **لَهَوَانِهَا عَلَيْهِمْ.** این‌قدر دنیا برایشان بی‌ارزش است! مؤمن کامل این‌گونه است.

**فَهُمُ الْخَفِيُّ عَيْشُهُمْ:** این مؤمنان کامل که در همه‌ی زمان‌ها هستند، زندگیشان بین مردم مخفی است؛ نه اینکه مردم آنها را نمی‌بینند؛ اما آنها حقیقت مقامات خود را می‌پوشانند؛ رند هستند؛ خودشان را بین خلق لو نمی‌دهند. کنار من و شما می‌نشینند، با من و شما نشست و برخاست می‌کنند؛ اما حقیقت زندگی آنها برای مردم مکشوف نیست؛ **فَهُمُ الْخَفِيُّ عَيْشُهُمْ.**

**الْمُنْتَبِلَةُ دِيَارُهُمْ:** سرزمین اقامت ایشان هم یک‌جا نیست؛ یک‌جا نمی‌مانند که شناخته شوند. هر چند صبحی گوشه‌ای از دنیا زندگی می‌کنند؛ **مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ:** از سرزمینی به سرزمین دیگر می‌روند تا شناخته نشوند؛ لو نروند که چه کسی هستند.

**الْخَمِيصَةُ بَطُونُهُمْ مِنَ الصِّيَامِ:** شکم‌های ایشان دائماً از روزه‌هایی که می‌گیرند گرسنه است؛ اهل شکم-چرانی نیستند؛ اهل لذت‌جویی از راه طعام و غذا نیستند؛ افراد پرخوری نیستند؛ چون یکی از چیزهایی که انسان را به کمال می‌رساند، همین است. با این شعر آشنایید؛ پنج چیز را شرط رسیدن به کمال بیان کرده است:

صمت و جوع و سَهَر و خلوت و ذکرى به  
ناتمامان جهان را کند این پنج تمام  
مدام

اولین مورد آن، صمت است؛ یعنی سکوت، کم حرف زدن؛ شخص و راج و پرگو نباشد، اهل پر حرفی نباشد. گفت:

کم گوی و گزیده گوی چون دُرّ  
تا ز اندک تو جهان شود پر

دومی جوع، یعنی کم خوردن و گرسنگی است؛ **الْخَمِيصَةُ بَطُونُهُمْ مِنَ الصِّيَامِ:** اینکه انسان شکم‌چران و اهل پرخوری نباشد. گفت:

اندرون از طعام خالی دار  
تا در او نور معرفت بینی

سوم سهر است؛ یعنی بیدار خوابی، شب زنده‌داری، شب‌ها بیدار بودن.

خلوت هم یعنی شخص همه‌ی عمرش را قاطی مردم نباشد؛ گاهی برای خودش خلوت و تنهایی تهیه ببیند. پس صمت کم‌گفتن است؛ جوع کم‌خوردن است؛ سهر کم‌خفتن است؛ خلوت هم کم در جمع بودن است. ذکری به مدام یعنی دائماً یاد خدا بودن؛ دل انسان دائماً به یاد خدا باشد.

صمت و جوع و سهر و خلوت و ذکری به ناتمامان جهان را کند این پنج تمام مدام  
این پنج چیز انسان را به کمال می‌رساند.

نکته‌ای را هم بگوییم؛ شخصی که تند می‌رود، زود هم نفسش می‌برد. در کوهنوردی دیده‌اید؛ فردی که شیب اول کوه را تند می‌رود، نفسش می‌برد و دیگر نمی‌تواند بالا برود. گفت:

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

گفتند کم‌خوردن، نگفتند اصلاً نخور. گفتند کم‌خفتن، نگفتند اصلاً نخواب. گفتند کم‌گفتن، نگفتند اصلاً حرف نزن. بعضی‌ها می‌خواهند زود به نتیجه برسند، هول می‌زنند، زیادی به خودشان فشار می‌آورند؛ دو روز بعد هم مریض می‌شوند و می‌افتند و هیچ‌وقت نمی‌رسند. نه، باید حدّ متعادل و منطقی را رعایت کرد و بیش از حد به خود فشار نیاورد. بنابراین، همانطور که گفتم، جوع، صمت و سهر، معنایش شکم‌چران نبودن، و رّاج نبودن و پرخواب نبودن است؛ به این معنی نیست که اصلاً نخورید، اصلاً نخوابید، اصلاً حرف نزنید. بنابراین، **الْحَمِيصَةُ بَطُونُهُمْ مِنَ الصَّيَامِ**: از شدت روزه‌هایی که می‌گیرند، معده‌هایشان خالی است و همواره گرسنه‌اند.

**الدُّبْلَةُ شِفَاهُهُمْ مِنَ التَّسْبِيحِ**: لب‌های اینها در اثر زیاد تسبیح گفتن خشکیده و ترک‌خورده است. حضرت علامات مؤمنان کامل را بیان می‌کنند تا آنها را بشناسیم.

**الْعُمْشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ**: از شدت گریه در فراق خدا، از خوف خدا، نور چشمشان کاهش پیدا کرده و ضعیف شده است.



الْصُّفْرُ الْوَجُوهِ مِنَ السَّهْرِ: از شدت بیدارخوابی، برای اینکه مقیدند به شب زنده‌داری، رنگ چهره‌ی آنها به زردی گراییده است. فَذَلِكَ سِيمَاهُمْ مَثَلًا ضَرَبَهُ اللَّهُ فِي الْإِنْجِيلِ لَهُمْ وَ فِي التَّوْرَةِ وَ الْفُرْقَانِ وَ الزَّبُورِ وَ الصُّحُفِ الْأُولَى: و همین سیمای آنهاست که خدا در انجیل و تورات و قرآن و زبور داوود ﷺ و صحف ابراهیم ﷺ مثال زده است. وَصَفَهُمْ فَقَالَ «سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ»<sup>۵</sup> خدای متعال آنها را وصف کرده و فرموده: در چهره و سیمای آنها آثار سجده در پیشگاه حق نمودار است؛ یعنی آثار بندگی خدا، افتادگی، خشوع، خضوع و فروتنی در پیشگاه خدا در چهره‌ی اینها دیده می‌شود و این مثلی است که خدای متعال در تورات و انجیل در مورد اینها زده است. بعد از این آیه امام صادق ﷺ فرمودند: عَنِي بِذَلِكَ صُفْرَةٌ وَجُوهِهِمْ مِنْ سَهْرِ اللَّيْلِ: مقصود خدا از اینکه می‌گوید: سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ، همین به زردی گراییدن رنگ چهره اینهاست در اثر شب‌زنده‌داری‌هایشان.

هُمُ الْبَرَزَةُ بِالْإِخْوَانِ فِي حَالِ الْعُسْرِ وَ الْبَيْسْرِ: اینها در حال تنگدستی و گشایش، سختی و رفاه، اهل برّ و نیکی به برادران ایمانی خود هستند. أَلْمُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ فِي حَالِ الْعُسْرِ: و در حال تنگدستی و مضیقه و محرومیت هم برادران ایمانشان را بر خودشان مقدّم می‌دارند و در حقّ آنها ایثار می‌کنند. كَذَلِكَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فَقَالَ «وَ يُؤْتِرُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شَحْنُ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»<sup>۶</sup>: بعد امام صادق ﷺ این آیه را خواندند؛ فرمودند: خدای متعال این مؤمنان کامل را این‌گونه وصف کرده که آنها دیگران را بر خودشان مقدّم می‌دارند و چیزی را که خودشان به‌شدت به آن نیازمندند، در حقّ دیگران ایثار می‌کنند؛ و کسانی که بخل خودشان را کنار بگذارند و مانع از بخل در وجود خود شوند،

۵. سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۲۹.

۶. سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۹.



این افراد مفلحان و رستگارانند. بعد از این آیه امام صادق علیه السلام فرمودند: **فَارْزُوا وَ اللَّهُ وَ أَفْلَحُوا**: قسم به خدا! این مؤمنان کامل با این صفت [نیکی] در حق برادران و خواهران ایمانی در عسر و یسر و ایثار کردن در حق آنها، رستگار شده و به فلاح و به هدف رسیده‌اند.

بعد فرمودند: **إِنْ رَأَوْا مُؤْمِنًا أَكْرَمُوهُ**: اگر مؤمنی را ببینند، او را احترام می‌کنند و گرامی می‌دارند. **وَ إِنْ رَأَوْا مُنَافِقًا هَجَرُوهُ**: اما اگر منافقی را ببینند، از او فاصله می‌گیرند و با او همنشینی و همراهی نمی‌کنند.

**إِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ اتَّخَذُوا أَرْضَ اللَّهِ فِرَاشًا وَ التُّرَابَ وِسَادًا**: هنگامی که تاریکی شب آنها را می‌پوشاند، زمین را بستر و خاک را بالین و متکای خودشان اختیار می‌کنند؛ یعنی اهل اینکه روی تشک خوشخواب و تشک پر قو و متکای آن‌چنانی بخوابند، نیستند؛ رفاه‌طلب نیستند. گفت:

نازپرورد تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلاکش باشد

خلاصه چندان اهل نازپروردگی نیستند؛ شب که فرا می‌رسد، روی زمین خاک می‌خوابند. بد نیست ما هم تمرین کنیم و بعضی وقت‌ها روی زمین بخوابیم. حالا روی خاک هم نمی‌خوابیم، چند شبی را روی رختخواب و تختخواب و امثال آن نخوابیم؛ کمی عادت کنیم. بالأخره که آخرش قرار است ما روی خاک بخوابیم؛ از حالا تمرین کنیم تا عادت کنیم. دارد صفات اولیای کامل خدا را می‌گوید که زمین را بستر و خاک را بالین خود اختیار می‌کنند.

**وَ اسْتَقْبَلُوا بِجَاهِهِمُ الْأَرْضَ يَتَضَرَّعُونَ إِلَى رَبِّهِمْ فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ**. فرمود: شب که می‌شود، اینها با پیشانی‌هایشان رو به زمین می‌آورند؛ یعنی روی زمین سجده می‌کنند؛ در پیشگاه خدا به خاک می‌افتند و برای رها شدن گردن‌های خود از اسارت آتش دوزخ و آتش غضب خدا، آتش حرمان، هجران و دوری از خداوند متعال، در پیشگاه الهی تضرع می‌کنند.

**فَإِذَا أَصْبَحُوا اخْتَلَطُوا بِالنَّاسِ لَا يُشَارُ إِلَيْهِمْ بِالْأَصَابِعِ**: اما صبح که می‌شود، همان افرادی که دیشب آن خلوت عارفانه، آن عبادت‌ها و رازونیاها و آن مناجات‌های عجیب را داشتند، قاطی مردم می‌شوند؛

عین خود مردم؛ طوری که انگشت‌نما نیستند. طوری نیست که بگویند او ولیّ کامل خداست؛ قطب اعظم است؛ مرشد بزرگ است. اصلاً این طوری نیست. قاطی مردم هستند؛ اصلاً کسی آنها را نمی‌شناسد؛ رندند! رندی که حافظ در شعرهایش می‌گوید، یعنی همین! رند یعنی خودش را لو نمی‌دهد؛ قاطی خلق می‌شود؛ **لا يُشَارُ إِلَيْهِمْ بِالْأَصَابِعِ**: طوری نیست که انگشت‌نما شود که مردم بگویند ایشان عارف است؛ از اولیاء خداست. دیده‌اید که می‌گویند و معلوم هم نیست چقدر از این گفتن‌ها درست باشد.

**تَنَكَّبُوا الطُّرُقَ**: در جاده‌ها راه می‌افتند؛ قاطی مردمند. **وَ اتَّخَذُوا الْمَاءَ طِيباً وَ طَهُوراً**: افرادی نیستند که فلان ادکلن پاریسی و فلان عطر فرانسوی و از این‌طور چیزها را بخرند و به خودشان بزنند؛ آب را سبب پاکی و خوشبویی خودشان قرار می‌دهند.

**أَنْفُسُهُمْ مَتَّعِيَةٌ وَ أَسْدَانُهُمْ مَكْدُودَةٌ وَ النَّاسُ مِنْهُمْ فِي رَاحَةٍ**: نفس‌های آنها از دستشان در رنج و تعب است؛ یعنی نمی‌گذارند نفسشان خوشگذرانی کند. نفسشان از دستشان در تعب است و بدن‌هایشان در سختی است؛ اما در مقابل، مردم از دست آنها راحتند؛ مردم آزار نیستند؛ حقّ مردم را غصب نمی‌کنند؛ دل مردم را نمی‌شکنند؛ آزار به مردم نمی‌دهند.

**فَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ شِرَارُ الْخَلْقِ**: آنها در نزد مردم از بدترین خلائقند! فلانی را می‌گویی؟ اصلاً اسمش را نیاور! انسان فاسد و ... است. درحالی‌که پناه بر خدا! او از اولیاء بزرگ خداست! **فَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ شِرَارُ الْخَلْقِ**. آنها در نزد ناس جزو بدترین خلق به‌شمار می‌آیند. ناس که می‌دانید یعنی چه؛ یعنی اهل نسیان؛ یعنی افرادی که خدا و حقایق معنوی در زندگی یادشان رفته است. علّت اینکه به مردم می‌گویند ناس، همین است، چون حقایق معنوی را فراموش کرده‌اند. **فَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ شِرَارُ الْخَلْقِ**: آنها در نزد مردم جزو بدترین خلق به‌شمار می‌آیند. **وَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُ الْخَلْقِ**: اما نزد خدا از بهترین خلائقند. برای همین است که گفتم تعریف‌های مردم خیلی قابل‌اعتنا نیست؛ وقتی گفتند فلانی از اولیاء خداست یا

فلانی انسان بدی است. نه تعریف مردم خیلی به دردخور است و نه تکذیبشان. هیچ یک اعتبار آن چنانی ندارد.

**إِنْ حَدَّثُوا لَمْ يُصَدِّقُوا:** اولیاء کامل خدا طوری هستند که اگر سخنی برای مردم بگویند، یک نفر پیدا نمی شود که آنها را تصدیق کند. بنده های خدا چقدر غریبند! هیچ کس آنها را تأیید نمی کند؛ همه با ایشان مخالفت می کنند.

**وَ إِنْ خَطَبُوا لَمْ يُرَوْجُوا:** اگر به خواستگاری بروند هیچ کس تن به ازدواج با آنها نمی دهد یا هیچ خانواده ای حاضر نمی شود که به اینها دختر بدهد. می گویند این هم شد شوهر که همسر او شوم؟! این شد داماد که ما دخترمان را به او بدهیم؟! اولیاء برجسته ای خدا هستند؛ اما ببینید در بین خلق چگونه اند!

**وَ إِنْ شَهِدُوا لَمْ يُعْرَفُوا:** اگر در جمع حاضر باشند، اصلاً کسی آنها را نمی شناسد. می گویند فرد گمنامی در بین جمع است. بود و نبودشان فرق نمی کند. اگر حاضر باشند، کسی وجود آنها را احساس نمی کند. **وَ إِنْ غَابُوا لَمْ يُفْقَدُوا:** و اگر غایب باشند، امروز جلسه نیامده باشند، احدی احساس نمی کند که جای آنها خالی است. کسی دنبال آنها نمی گردد. بود و نبودشان احساس نمی شود؛ این قدر رندند! در جمع گم هستند.

الهی به آنان که در تو گمند      نهان از دل و دیده ی مردمند

اولیاء خدا این گونه اند؛ نهان از دل و دیده ی مردمند. وقتی هستند، کسی وجودشان را احساس نمی کند؛ وقتی نیستند، کسی نبودشان را احساس نمی کند.

**قُلُوبُهُمْ خَائِفَةٌ وَجِلَّةٌ مِنَ اللَّهِ:** دل هایشان ترسان و هراسان از خدای متعال است. **أَلْسِنَتُهُمْ مَسْجُونَةٌ:** زبان های ایشان در کامشان زندانی است؛ یعنی رها نیست که هر چه به زبان آمد، جاری کنند و بگویند.

و صُدُّوهُمْ وَعَاءَ لِسِرِّ اللَّهِ: سینه‌هایشان گنجینه‌ها و ظرف‌هایی برای اسرار الهی است؛ سینه‌هایشان خانه‌ی سرّ الهی است. **إِنْ وَجَدُوا لَهُ أَهْلًا نَبِّدُوهُ إِلَيْهِ نَبْدًا:** اگر کسی را پیدا کنند که اهل باشد، اهلیت داشته باشد، از اسرار الهی که خداوند به آنها آگاهشان کرده و سینه‌شان را گنجینه آنها قرار داده، مخفیانه، ذره ذره به او می‌گویند. یک مرتبه هم همه را نمی‌گویند که نتواند هضم کند؛ رم کند و برود؛ چون گاهی اوقات افراد این‌گونه هستند؛ اگر پرده را بالا بزنند، اصلاً تحمل نمی‌کنند. **وَ إِنْ لَمْ يَجِدُوا لَهُ أَهْلًا أَلْقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ أَقْفَالًا غَيَّبُوا مَفَاتِيحَهَا:** اما اگر کسی را که اهلیت داشته باشد پیدا نکردند، چه می‌کنند؟ به زبان‌هایشان قفلی می‌زنند؛ کلید آن قفل را هم گم می‌کنند که پیدا نشود؛ **غَيَّبُوا مَفَاتِيحَهَا:** آن را مخفی می‌کنند. **وَ جَعَلُوا عَلَى أَفْوَاهِهِمْ أَوْكِيَةً:** لب‌هایشان را هم کوک می‌زنند؛ می‌دوزند. گفت:

آن که را اسرار حق آموختند      مهر کردند و دهانش دوختند  
سرّ حق آن را سزد آموختن      کز تکلم لب تواند دوختن

اگر کسی را اهل پیدا نکنند، این اسرار در سینه‌ی آنها هست و ذره‌ای هم بروز نمی‌دهند.

**صَلَبٌ صَلَابٌ أَصْلَبُ مِنَ الْجِبَالِ:** بسیار محکم، سخت و استوارند؛ سخت‌تر از صخره‌های سنگی کوه‌ها. **لا يُنْحَتُ مِنْهُمْ شَيْءٌ:** سر سوزنی نمی‌شود از آنها کند؛ یعنی کسی زورش نمی‌رسد ذره‌ای از ایمان آنها را بکند و کم کند؛ این قدر در راه ایمان مستحکم هستند!

**خَزَانُ الْعِلْمِ وَ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ:** اینها خزینه‌داران علم الهی و معدن‌های حکمت هستند؛ وجودشان معدن حکمت است.

**وَ تَبَاغُ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ:** و اینها تابعان و پیروان راستین پیامبران و صدیقان و شاهدان و صالحان هستند.

**اَكْيَاسٌ يَحْسِبُهُمُ الْمُتَافِقُ خُرْسًا عُمِيًّا بُلْهًا وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ خَرَسٍ وَ لَا عَمَى وَ لَا بَلَهٍ:** اینها افرادی بسیار تیز و دقیق هستند؛ بسیار کیس و تیزفهمند؛ اما منافقان آنها را افرادی می‌دانند که اولاً گنگ و لالند، حرف بلد نیستند بزند؛ ثانیاً کورند، اصلاً هیچ چیز را نمی‌بینند؛ ثالثاً بله‌ند، ابله‌ند، چیزی نمی‌فهمند، از مرحله پرتند؛ حالیشان نیست، دوزاریشان نمی‌افتد، توی باغ نیستند و ... . منافقین اولیاء خدا را این‌گونه ارزیابی می‌کنند؛ چرا؟ چون می‌بینند با معیارهای آنها نمی‌خوانند؛ یک کلمه از حرف‌هایی را که اهل دنیا می‌زنند، اولیاء خدا نمی‌زنند؛ لذا می‌گویند اینها گنگند، لالند، حرف زدن بلد نیستند. از طرف دیگر، چیزهایی که اهل دنیا را خیره کرده است، اولیاء خدا اصلاً به آنها نگاه نمی‌کنند؛ مال دنیا، ثروت دنیا، شهرت دنیا، شهوت دنیا؛ اصلاً گوشه‌ی چشمی هم به آنها نمی‌اندازند؛ لذا منافقین می‌گویند اینها کورند؛ چیزهای به این ارزشمندی را نمی‌بینند. می‌گویند اینها بله‌ند؛ ببینید چگونه از این مقام، این پول، این شهوت و لذت گذشت؟! عجب آدم ابله‌ی بود! منافقین، اولیای خدا را این‌گونه ارزیابی می‌کنند. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطبه‌ی متقین فرمودند: **وَ يَقُولُ لَقَدْ خُولُوا:** مردم می‌گویند اینها قاطی کرده‌اند؛ **خُولُوا** یعنی مخلوط شد؛ می‌گویند سیم‌هایشان قاطی است. حضرت خیلی قشنگ فرمودند. در ادامه هم فرمودند که قاطی نکرده‌اند؛ فرمودند: **وَ لَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ:**<sup>۷</sup> آنها قاطی کرده‌اند، ولی نه قاطی کردنی که شما می‌گویید؛ امر عظیمی سبب شده است که اینها قاطی کنند؛ یعنی عشق الهی، توجه به خدا و اولیاء خدا و پی‌بردن به حقایق اخروی. لذا امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ هم فرمودند: **وَ مَا بِالْقَوْمِ مِنْ خَرَسٍ وَ لَا عَمَى وَ لَا بَلَهٍ:** این قوم، این اولیاء کامل خدا نه گنگ هستند، نه کور هستند، نه ابله.

۷. سیدرضی، نهج‌البلاغه، ص ۳۰۴.

إِنَّهُمْ لَأَكْيَاسٌ فَصَحَاءُ عُلَمَاءُ حُلَمَاءُ أَتْقِيَاءُ: هر آینه اینها کیس و بسیار تیزفهم و فصیحند. اگر قرار باشد صحبت کنند، سخنورتر و شیواسخن تر از آنها پیدا نمی شود، عالم و آگاهند، حلیم و بردبارند، حکیم و اهل معرفتند، متقی و پرهیزگارند، نیکوکار و اهل برّ هستند؛ **بِرَّةٌ صَفْوَةٌ لِلَّهِ**: اینها از برگزیدگان خدای متعال هستند. **أَسْكَنَهُمُ الْخَشْيَةَ لِلَّهِ**: چیزی که اینها را به سکوت واداشته، ناتوانی آنها در سخن نیست، خشیت و ترس از خدا اینها را این گونه ساکت کرده است. **وَ أَعْيَتْهُمْ أَلْسِنَتُهُمْ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ**: و خوف از خدای متعال زبان هایشان را از کار انداخته است. **وَ كِنْمَانًا لِسِرِّهِ**: پوشاندن اسرار الهی سبب شده که اینها زبانشان از کار بیفتد.

بعد حضرت فرمودند: **وَ شَوْقَاهُ إِلَى مُجَالَسَتِهِمْ وَ مُحَادَثَتِهِمْ**: چقدر من امام صادق مشتاق همنشینی و هم صحبتی با این اولیاء خدا هستم! ببینید امام صادق ع مشتاق دیدار اینها هستند! خیلی بزرگ و ارزشمند است!

هر که خواهد همنشینی با خدا      گو نشیند در حضور اولیا

یک دو ساعت در حضور اولیا      بهتر از صد سال طاعت، بی ریا

اگر فرد صد سال طاعت بی ریا و خالصانه انجام دهد، چقدر سازندگی دارد؟ یکی دو ساعت انسان کنار ولیّ خدا بنشیند و به ادب زانو بزند، سازندگیش به مراتب بیشتر از آن صد سال طاعت بی ریاست. لذا حضرت فرمود: **وَ شَوْقَاهُ إِلَى مُجَالَسَتِهِمْ وَ مُحَادَثَتِهِمْ**: چقدر من مشتاق همنشینی و هم سخنی با این اولیاء خدا هستم!

**يَا كَرِيهًا لِفَقْدِهِمْ**: چقدر من محزون و اندوهگینم، زیرا آنها را ندیده ام؛ در دسترس من نیستند؛ راه به آنها ندارم؛ آنها را گم کرده ام. **وَ يَا كَشْفَ كَرِيهًا لِمُجَالَسَتِهِمْ**: و اگر توفیق همنشینی با آنها به دست بیاید، چقدر مؤثر است در اینکه همه ی غم و اندوهها از روح و جان انسان رخت بریند!

گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

بعد حضرت به ما، به دوستان و شیعیانشان، فرمودند: **أَطْلُبُوهُمْ**: در طلب اینها برآید! طالب اینها باشید! با همه‌ی وجود خواستار دیدار و ملاقات این اولیاء خدا شوید! طلب خیلی چیز بزرگی است. [آنچه مقصود حضرت است،] طلب است، نه تقلای ظاهری؛ تشنگی است؛ بی‌قراری است.

در هوایت بی‌قرارم روز و شب سر ز کویت برندارم روز و شب

این‌طور بی‌قرار و طالب آنها شویم.

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا جان رسد به جانان یا خود ز تن بر آید

این‌طور طالب آنها شویم؛ همانند حضرت موسی عليه السلام در ماجرای حضرت خضر و موسی عليه السلام که آیاتش در سوره‌ی کهف آمده است. هنگامی که خدای متعال به حضرت موسی عليه السلام آگاهی داد که چنین ولی بزرگی وجود دارد و تو می‌توانی از او معرفت بیاموزی، حضرت موسی عليه السلام در جستجوی حضرت خضر عليه السلام برآمد و برای پیدا کردن حضرت خضر عليه السلام راه افتاد. تعبیری که قرآن کریم از زبان حضرت موسی عليه السلام نقل کرده، عجیب است: **وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا**<sup>۸</sup>. فرمود: من از جستجو برای پیدا کردن خضر دست برنخواهم داشت تا اینکه به مجمع‌البحرین برسم. حالا بماند که مجمع‌البحرین، حقیقتش چیست. اگر خدا روزی کرد، یک وقت جنبه‌های باطنی ماجرای حضرت خضر و موسی عليه السلام را برایتان می‌گویم. این ماجرا در سیروسلوک نکته‌های بزرگی دارد؛ چند آیه بیشتر نیست، اما خدا می‌داند چقدر حقایق لطیف عرفانی در این ماجرا وجود دارد! نقطه‌ای که این دو بحر، با هم تلاقی می‌کنند، آن نقطه‌ی تلاقی، نقطه‌ی دیدار ولی خداست؛ آنجا می-

---

۸. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۶۰.



شود ولیّ خدا را دید؛ حالا این دو بحر و محلّ تلاقی این دو بحر چیست، این بماند؛ طلبتان باشد تا در فرصت مناسب دیگر که خدا روزیمان کرد، کلّ این ماجرای موسی و خضر علیهم السلام را از قرآن بخوانیم و نکته‌های معرفتیش را بگوییم. به هر حال، موسی علیه السلام گفت: من دست‌بردار نیستم تا اینکه به مجمع-البحرین برسم یا اینکه تلاش خودم را هزاران سال ادامه دهم! امام صادق علیه السلام هم فرمودند: **أَطْلُبُوهُمْ**: در طلب اینها برآیید! طالب دیدار اینها شوید! تشنه‌ی دیدارشان باشید!

آب کم جو تشنگی آور به دست      تا بجوشد آبت از بالا و پست

کوچک نمی‌تواند بزرگ را بشناسد؛ نمی‌تواند! دیدید حضرت چه فرمودند؛ مردم معمولی اینها را از شرار خلق به حساب می‌آورند؛ اینها را افراد گنگ و کور و ابله به حساب می‌آورند؛ با عقل خودمان نمی‌توانیم اولیاء خدا را بسنجیم و بکشیم و تشخیص دهیم. اولیاء خدا را فقط خود خدا و خود آن اولیا از طرف خدا می‌توانند معرفی کنند. ما نمی‌توانیم آنها را بشناسیم؛ ولی اگر تشنه شویم یعنی وجودمان در التهاب دوری اولیاء خدا گداخته شود، آن وقت خود ولیّ خدا به سراغ ما می‌آید و سر راه ما قرار می‌گیرد. برایتان گفته‌ام؛ اولیاء خدا به شاهین و عقابی می‌مانند که در آسمان حقیقت در حال پرواز هستند؛ آنها که حجاب زمان و مکان جلوی دیدشان را نمی‌گیرد؛ تمام دشت عالم هم زیر دید آنهاست. عقاب را دیده‌اید که چه چشم تیزی دارد! در اوج آسمان، زمین را دقیق می‌بیند؛ همین که طعمه‌ی مناسب و لقمه‌ی لذیذی دید، پایین می‌آید و چنگ می‌زند و این طعمه را برمی‌دارد و با خودش می‌برد. اولیاء خدا عقاب‌ها و شاهین‌های آسمان حقیقتند؛ لذا اگر فرد لقمه‌ی مناسبی برای اولیاء خدا شود، خود اولیاء خدا می‌آیند او را برمی‌دارند؛ لازم نیست ما برویم دنبالشان بگردیم؛ آنها به سراغ ما می‌آیند. باید آن طلب حقیقی ایجاد شود و ما لقمه‌ی لذیذی برای آنها بشویم تا آنها به سراغ ما بیایند. شاهد این هم زیاد است؛ لذا فرمودند: **أَطْلُبُوهُمْ**: در طلب آنها برآیید! طالب آنها شوید!

فَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ وَافْتَبَسْتُمْ مِنْ نُورِهِمْ اهْتَدَيْتُمْ وَفُزْتُمْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ: اگر آنها را یافتید و از نور آنها قبسی گرفتید، به هدایت دست یافته‌اید؛ مثل حضرت موسی عليه السلام. وقتی آن حضرت از پیش شعیب با خانواده‌اش راه افتاد که به مصر برگردد، در بین راه به کوهی، به جبلی، یعنی به کوه طور رسید و در قلّه‌ی آن کوه، شعله و اخگری دید؛ یعنی وقتی به مصر برمی‌گردد، باید سر راهت جبلی ظاهر شود. آن جبل چیست؟ **الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ**<sup>۹</sup> حقیقت آن جبل مؤمن است و در قلّه‌ی وجود مؤمن، درخت سبزی وجود دارد که درخت سبز ولایت است و در وسط آن درخت سبز، اخگر توحید می‌درخشد. وقتی موسی عليه السلام به کوه رسید، گفت: بگذارید بالای این کوه بروم تا قبسی از این آتش بگیرم. اینجا هم حضرت فرمودند: اگر آنها را یافتید و توانستید قبسی از نور آنها بگیرید: **وَافْتَبَسْتُمْ مِنْ نُورِهِمْ:** (اقتباس یعنی مقداری، قبسی از نور آنها گرفتن)؛ اگر خدا به شما این توفیق را داد که از نور وجود اولیاء خدا بهره‌مند شوید، **اهْتَدَيْتُمْ وَفُزْتُمْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ:** شما به هدایت دست یافته‌اید. این هدایت غیر از هدایتِ ارائه‌ی طریق است؛ این، هدایتِ ایصال الی المطلوب است؛ این هدایت، وصول به مطلوب و رسیدن به مقصد است. **وَ فُزْتُمْ بِهِمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ:** و به سبب و به وسیله‌ی این اولیاء خدا به رستگاری دنیا و آخرت نائل شده‌اید.

بعد حضرت فرمودند: **هُمْ أَعَزُّ فِي النَّاسِ مِنَ الْكَبْرِيتِ الْأَحْمَرِ:** این اولیاء خدا در بین خلائق و مردم از گوگرد سرخ نایاب‌ترند. گوگرد سرخ چیز خیلی کمیابی است؛ لذا ضرب‌المثل شده است. در زبان عربی وقتی می‌خواهند بگویند چیزی خیلی نادر و کمیاب است، می‌گویند مثل کبریت احمر یا گوگرد سرخ است. این اولیاء خدا هم خیلی کمیاب و نادر هستند.

۹. این جمله‌ی معروف برگرفته از روایتی است در فضائل امیرالمؤمنین عليه السلام در کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۵۵ و صدوق، من لایحضره

الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۳.

**حَلِيَّتُهُمْ طَوْلُ السُّكُوتِ:** زینت‌هایی که اولیاء خدا دارند چیست؟ آیا مانند زینت‌های ماست؟ فلان گردن‌بند، فلان گوشواره، فلان کراوات و کت‌وشلوار است؟ نه! **حَلِيَّتُهُمْ طَوْلُ السُّكُوتِ:** یکی از زینت‌های آنها، سکوت‌های طولانی است. **وَ كَيْمَانُ السَّرِّ:** و مخفی نگاه‌داشتن سر. این هم یکی دیگر از زینت‌های آنهاست؛ نه سرّ خلق را مکشوف می‌کنند، نه سرّ خالق را؛ کتمان سرّ می‌کنند. پرده‌ی اسرار از جلوی چشم آنها کنار رفته است؛ سینه‌شان خزانه‌ی سرّ است؛ اما سرّ خلق را افشا نمی‌کنند؛ نم پس نمی‌دهند؛ احدی نمی‌فهمد که اینها چه می‌بینند. خدا می‌داند آنها از باطن و اسرار خلائق چه می‌دانند و می‌بینند؛ اما کتمان سرّ از زینت‌ها و زیورهای آنهاست. چه این سرّها، چه اسرار خدا که آنها را دیگر خدا می‌داند که چیست!

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات      بخواست جام می و گفت راز پوشیدن

دیگر حلیه‌های آنها چیست؟ **وَ الصَّلَاةُ وَ الزَّكَاةُ وَ الْحَجُّ وَ الصَّوْمُ:** نماز، زکات، حج به‌جا آوردن و روزه گرفتن از زیورهای دیگر اینهاست. یعنی چه؟ یعنی اولیاء بزرگ خدا [اهل شریعتند و به‌دقت شریعت را انجام می‌دهند]؛ برخلاف عارف‌های دروغین، عارف‌نمایی که می‌گویند ای آقا! ما دیگر اهل طریقتیم، به شریعت چه کار داریم؛ ما نیازی به شریعت نداریم! نماز خواندن، روزه گرفتن، پاک و نجس و حلال و حرام مراعات کردن، اینها مال شاگردهای کلاس اوّل است؛ ما کلاس اوّل را پشت سر گذاشته‌ایم. شریعت دیگر برای ما لازم نیست؛ ما اهل طریقت شده‌ایم. یا نه، می‌گویند ما از [طریقت] هم گذشته‌ایم و واصل به حقیقت شده‌ایم؛ به طریقت هم نیازی نداریم که خلق و خوی و اخلاق خوب و روحیات خوب و ... داشته باشیم. اگر بداخلاقی، هرزگی و بی‌حیایی هم بکنیم، برای ما عیب نیست؛ ما دیگر به حقیقت رسیده‌ایم. شریعت پلکانی بود که می‌خواست ما را به طریقت برساند؛ [وقتی از این پلکان بالا رفتیم، دیگر نیازی به آن نداریم.] مولانا مثالی زده است؛ می‌گوید: انسان از نردبان که بالا

می‌رود و به پشتبام می‌رسد، وقتی به پشتبام رسید، دیگر به نردبان نیازی ندارد؛ ما با پلکان شریعت به طریقت می‌رسیم. به طریقت که رسیدیم، شریعت را رها می‌کنیم، دیگر برای چه نماز بخوانیم؟ روزه بگیریم؟ حلال و حرام را مراعات کنیم؟ یا نه، به حقیقت که واصل شدیم، دیگر برای چه طریقت را رعایت کنیم؟ اینکه انسان باحیا و باعفتی باشیم، خوش خلق باشیم، غیبت نکنیم، بخل و حسد نداشته باشیم، بزدل و کینه‌توز نباشیم، از اینها هم گذشته‌ایم.

این حرف، بسیار یاقوه است! من به این بحث به مناسبتی در فصل اول کتاب مدیریت اسلامی پرداخته‌ام؛ در کتاب ره‌توشه‌ی دیدار هم به مناسبتی به آن پرداخته‌ام. به هیچ‌وجه این‌گونه نیست. شریعت و طریقت و حقیقت، سه جنبه از یک واقعیت هستند؛ اگر آن واقعیت وجود دارد، هر سه‌ی اینها هست و اگر وجود ندارد، هیچ‌یک از اینها نیست. آنجا مثال زده‌ام که وقتی ما سیبی داریم، هم طعم سیب، هم شکل سیب و هم عطر سیب حضور دارد. نمی‌شود ما سیب داشته باشیم و اینها نباشد؛ سیب داشته باشیم، اما طعم سیب نباشد؛ سیب داشته باشیم، اما شکل سیب نباشد. نمی‌شود! به همین ترتیب، دین یک حقیقت واحد است که سه مرتبه، سه بعد و سه جنبه دارد. اگر دین حضور دارد، نور عشق و معرفت الهی را به قلب می‌تاباند و انسان را به حقیقت الوهیت واصل می‌کند؛ این حقیقت است. روحیات و خلقیات پاک و الهی را بر روان انسان مستولی می‌کند؛ این طریقت است؛ و پیکر انسان را هم به اعمال صالحه وامی‌دارد؛ این هم شریعت است. شریعت، رفتارهای زیباست؛ طریقت، روحیات و خلقیات زیباست؛ و حقیقت، معرفت و عشق و شهود الهی است. اینها سه مرتبه از یک واقعیت هستند. یعنی چه که می‌گویند ما شریعت را پشت سر گذاشتیم و دیگر نماز خواندن بر ما واجب نیست! فسق و فجور کردن برای ما عیبی ندارد! زنا هم بکنیم عیبی ندارد؟! پناه بر خدا! متأسفانه از این نوع آلودگی‌ها به اسم صوفی‌گری و امثال اینها وجود دارد. چرا؟ چون دستشان را از دست اهل بیت علیهم‌السلام رها کردند و گفتند: خودمان می‌رویم. ببینید سر از چه منجلاب‌هایی در آوردند!

اینجا حضرت فرمودند: زینت و زیور اینها که اولیاء بزرگ خدا هستند، نماز خواندنشان است، زکات پرداخت کردنشان است، حج به جا آوردن و روزه گرفتنشان است؛ یعنی اهل شریعتند و به دقت شریعت را انجام می دهند؛ منتها فرق ما با آنها این است که ما احکام شریعت را با تکلف و تصنع عمل می کنیم؛ ولی آنها این رفتارها بدون تکلف و تصنع و زحمت از درونشان سر می زند. یک وقت کسی نمایش بازی می کند؛ در نمایشنامه گفته اند ادای گریه کردن دریاور، او هم گریه می کند؛ پیازی هم جلوی چشمش می گیرند تا اشکش دربیاید. این شخص با تکلف و تصنع گریه می کند؛ اما یک وقت مادری است که بچه اش از دنیا رفته است؛ گریه ی او از عمق جانش ناشی می شود؛ با همه ی وجودش گریه می کند؛ او که دیگر تصنع ندارد. دقت کردید؟ یک وقت فردی است که خوشحال نیست؛ شما او را قلقلک می دهید و او می خندد؛ اما یک وقت شخصی است که شادی بزرگی برایش اتفاق افتاده؛ او از ته دل می خندد و قهقهه می زند. این دو گونه خنده است. نماز خواندن و روزه گرفتن ما افراد معمولی مثل شخصی است که او را قلقلک می دهند؛ اما اولیاء خدا، کسانی که به مراتب متعالی رسیده اند، مثل شخصی هستند که بهجت و شادمانی درونی است که لبهای او را به خنده باز کرده است. هر دو می خندند؛ منتها این کجا و آن کجا؟! بین این نماز و آن نماز خیلی فاصله است. این طور نیست که اگر انسانی به کمال رسید، دیگر نماز نداشته باشد. تازه نماز همان است که او می خواند! ما ادای نماز خواندن، روزه گرفتن و حج به جا آوردن را درمی آوریم. ادا هم خوب است؛ ولی اصل، آن نمازی است که از درون بتراود؛ مثل یک کوزه. یک وقت شما در این کوزه روغن کرمانشاهی ریخته اید و این روغن از منافذ کوزه پس داده و دیواره ی بیرونی آن هم چرب شده و عطر و چربی آن را از بیرون می بینید؛ اما یک وقت داخل کوزه خالی است و شما از بیرون کمی روغن کرمانشاهی روی دیواره اش کشیده اید. نماز ما مثل همان روغن کرمانشاهی است که روی دیواره ی کوزه ی خالی می کشیم؛ عیبی هم ندارد. یک خبر خوش بدهم؛ این کوزه همان طور که از درونش به بیرون پس می دهد، از بیرونش هم به درونش نفوذ می کند؛ لذا اول کار، ما مرتباً از بیرون روی دیواره ی بیرونی آن روغن می مالیم؛ و کم کم

این روغن به درون نفوذ می‌کند. داخلش که پر از روغن شد، از درون به بیرون می‌زند. نصف اوّل راه، عبادت با تکلف و تصنع انجام می‌شود، نصف دوم راه عبادت از درون به بیرون می‌تراود. لذا فرمود: از حلیه و زینت‌های ایشان، نماز به پا داشتن، زکات پرداختن، حجّ بهجا آوردن و روزه گرفتن است.

از دیگر زینت‌ها و زیورهایشان چیست؟ **وَ الْمُؤَاْسَاءُ لِلْإِخْوَانِ فِي حَالِ الْإِسْرِ وَ الْعُسْرِ**: مواسات با برادران دینی خود، چه در حال رفاه و گشایش و چه در حال محرومیت، تنگدستی، سختی و دشواری.

**فَذَلِكَ حَلِيَّتُهُمْ وَ مَحَبَّتُهُمْ**: این حلیه و زیور آنهاست و محبت و علاقه‌ی آنها به چنین چیزهایی است؛ اینها را دوست دارند. **يَا طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَا بٍ**: خوشا بر احوال اینها و چه خوش فرجام و خوش سرانجام هستند این اولیاء خدا!

**هُمْ وَارِثُو الْفِرْدَوْسِ خَالِدِينَ فِيهَا**: اینها وارثان فردوسند؛ جاودانه در فردوس الهی جای خواهند داشت. **وَ مَتَلَّهُمْ فِي أَهْلِ الْجَنَانِ مَثَلُ الْفِرْدَوْسِ فِي الْجَنَانِ**: مثال اینها در بین بهشتیان، مثال فردوس در بین سایر بهشت‌هاست؛ چون یک نوع بهشت نداریم، مراتب مختلفی از بهشت داریم و فردوس مرتبه‌ی بالای بهشت است. همان‌طور که فردوس مرتبه‌ی بالای بهشت است، اینها هم مرتبه‌ی بالای بهشتیان هستند.

**وَ هُمُ الْمَطْلُوبُونَ فِي النَّارِ الْمَحْبُورُونَ فِي الْجَنَانِ**: پناه بر خدا! اینها در دوزخ جستجو می‌شوند که پیدایشان کنند! عجب رند بوده‌اند! یعنی با این‌همه خوبی و پاکی طوری زندگی کرده‌اند که دوزخیان فکر می‌کنند اینها از خودشانند؛ لذا در جهنم می‌گردند که اینها را پیدا کنند: **وَ هُمُ الْمَطْلُوبُونَ فِي النَّارِ**؛ اما همان وقت که جهنمیان به‌عنوان رفیق خودشان در جهنم دنبال آنها می‌گردند، آنها در بهشت در حال لذت بردن هستند: **الْمَحْبُورُونَ فِي الْجَنَانِ**.

فَذَلِكَ قَوْلُ أَهْلِ النَّارِ «مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ»<sup>۱۰</sup> فَهُمْ أَشْرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَهُمْ: و این همان سخن دوزخیان است که قرآن نقل کرده که می‌گویند: چرا ما مردانی را که از اشرار به‌شمار می‌آوردیم، نمی‌بینیم؟ اولیاء خدا نزد دوزخیان از اشرار خلقند! می‌گویند او شخص مزخرفی است؛ شخص شروری است؛ شخص ناآرام و مزاحمی است؛ فردی مودی است؛ حرف‌نهم و بی‌منطق است؛ از این حرف‌ها تا دلتان بخواهد می‌زنند.

فَيَرْفَعُ اللَّهُ مَنَازِلَهُمْ حَتَّىٰ يَرَوْنَهُمْ فَيَكُونُ ذَلِكَ حَسْرَةً لَهُمْ فِي النَّارِ: وقتی دوزخیان چنین حرفی زدند؛ که چرا آنها را در دوزخ نمی‌بینیم، خدای متعال جایگاه و منزل اینها را بالا می‌آورد تا دوزخیان هم بتوانند ببینند. بعد، دیدن جایگاه آنها سبب حسرت دوزخیان می‌شود. فَيَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ فَنَكُونُ مِثْلَهُمْ فَلَقَدْ كَانُوا هُمُ الْأَخْيَارَ: آن وقت دوزخیان می‌گویند: ای کاش می‌شد ما هم به دنیا برگردیم و مثل آنها شویم؛ پس به‌درستی که اینها از اخیار و نیکان بودند و ما احمق‌ها فکر می‌کردیم اینها از اشرارند. وَ كُنَّا نَحْنُ الْأَشْرَارَ: ماییم که از اشراریم، نه آنها. فَذَلِكَ حَسْرَةٌ لِأَهْلِ النَّارِ: <sup>۱۱</sup> و این حسرتی برای دوزخیان است.

خب، حدیث خوبی بود. اولیاء خدا را به ما معرفی کرد. گفت که اولیاء خدا چگونه‌اند. فهمیدیم که اینها را صوفیه نساخته‌اند؛ خود ائمه عليهم السلام هم گفته‌اند که چنین افراد برجسته‌ای در بین خلق وجود دارند و ائمه عليهم السلام هم اشتیاق دیدار آنها را داشته‌اند و خواسته‌اند در ما هم این اشتیاق را ایجاد کنند که طالب دیدار و ملاقات و درک محضر و کسب نور از وجود آنها شویم. امیدواریم خدای متعال این شایستگی، طلب و خواست را در ما ایجاد کند که توفیق دیدار و ملاقات اولیاء خدا نصیبمان شود؛ که هیچ نعمتی در این عالم به پای آن نمی‌رسد. از بزرگترین نعمت‌هایی که می‌تواند در این عالم نصیب انسان شود،

---

۱۰. سوره‌ی ص، آیه‌ی ۶۲.

۱۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۳۵۱ و جمعی از علماء، اصول‌ستة العشر، ص ۱۲۷.



دیدار و ملاقات با اولیای خداست. امیدواریم خدای متعال این توفیق را به ما بدهد و از همین جا هم درباره‌ی قضاوت کردن در مورد اشخاص کمی مواظب باشیم؛ اولیاء خدا بین خلق مخفی هستند. حدیث داریم که خدای متعال چند چیز را بین چند چیز مخفی کرده است؛ اول: رضایت خود را در بین کارهای خوب مخفی کرده است. کاری را که اگر انسان انجام دهد، خدا تمام‌عیار از او راضی می‌شود، مخفی کرده است؛ لذا حضرت فرمودند: پس همه‌ی کارهای خوب را انجام دهید که آن یک کار خوب هم انجام شده باشد. دوم: سخط و غضب خودش را هم در بین کارهای بد مخفی کرده است. یک کار بد وجود دارد که اگر شخص آن را انجام دهد، خشم خدا تمام‌عیار نصیب او می‌شود؛ ولی معلوم نکرده که آن یک کار کدام‌یک از کارهای بد است. هریک از آنها ممکن است باشد، لذا فرمودند: از همه‌ی کارهای بد پرهیز کنید تا از آن یک کار هم پرهیز شده باشد. سوم: شب قدر را در بین شب‌های سال مخفی کرده است؛ لذا فرمودند: همه‌ی شب‌های سال را قدر بدانید تا حرمت شب قدر را هم حفظ کرده باشید. چهارم: اولیاء خودش را هم در بین خلق مخفی کرد؛ لذا به همه‌ی خلق احترام بگذارید تا حرمت اولیاء خدا را هم مراعات کرده باشید.<sup>۱۲</sup> در قضاوت کردن خیلی مواظب باشید! خیلی مواظب باشید!

به‌هرحال، اولیاء خدا در بین خلق گم و مخفی هستند. ممکن است همین رفیق بغل دست شما باشد که الآن در مجلس کنار شما نشسته است؛ نمی‌دانیم چه کسی است. این زرنک‌ها و کیس‌ها که لو نمی‌دهند؛ خیلی رندند. اینجا هم هستند؛ اما خودشان را لو نمی‌دهند. سنّ و سال هم شرط نیست؛ لازم نیست حتماً هشتاد سال سنّش باشد تا از اولیاء خدا باشد؛ نه، اولیاء خدای ده، دوازده ساله هم داریم. بین خلق می‌آیند و می‌روند؛ هیچ چیز در مورد آنها شرط نیست. این است که امیدواریم به گونه‌ای حرکت کنیم که حرمت آنها حفظ شده باشد و اگر خدا توفیق دیدارشان را داد، غنیمت بدانیم؛

---

۱۲. صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۰۹ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱، ص ۱۱۶ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۷۴.

که اگر غنیمت ندانیم، از دست می‌رود. اگر شکر این نعمت بزرگ به جا آورده نشود، اگر حقش ادا نشود، خدا از انسان می‌گیرد؛ و اگر یک وقت خدا به شما توفیق داد و یک ولیّ خدا را نشانتان داد، از دست ندهید! کاهلی نکنید! بهره بگیرید! چون فردا از دستتان می‌رود. خدا حاج‌آقای دولابی را رحمت کند! نعمت بزرگی بود و خدا روزی کرد بعضی از دوستانی که اینجا هستند، کم یا بیش به محضر ایشان رفتند و در جلسات ایشان حضور پیدا کردند و ایشان را دیدند. اما امروز دیگر در دسترس دیگران نیست. اگر زمانی خدا اولیائش را به شما نشان داد، غنیمت بدانید! تنبلی نکنید! نگوئید حالا ترم بعد، بگذار درسم تمام شود، سرکار بروم، ازدواج کنم، بچه‌دار شوم؛ از دست می‌رود. زمانی که حاج‌آقا در حیات ظاهری بودند، من به بعضی از دوستان که احساس می‌کردم آمادگی دارند به حضور ایشان راه پیدا کنند، می‌گفتم. یکی از آنها دائم امروز و فردا می‌کرد. می‌گفت فلانی واقعاً نمی‌دانم چه شد، نشد، کار پیش آمد، شرمندهام. ما هم که می‌دانستیم ماجرا چیست؛ حالا می‌زند بر سر خودش که خاک بر سر من که نتوانستم حتی یک جلسه هم جلوی ایشان زانو بزنم و از دستم رفت! به‌هرحال، اولیاء خدا الآن هم هستند؛ همیشه هستند. امام صادق علیه السلام در همین حدیث هم فرمودند: اگر اولیاء برجسته‌ی خدا نباشند، اصلاً نظام این عالم به هم می‌ریزد و خدا ما اهل بیت را از بین زمینیان می‌برد. الآن هم هستند؛ بعد از حاج‌آقا دولابی هم هستند؛ در زمان ایشان هم قطعاً غیر از ایشان هم بودند. اگر خدا راه را باز کرد، قدر بدانیم و بهره ببریم. امیدواریم خدا به همه‌ی شما خیر و توفیق روزافزون عنایت کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ